

بررسی تأثیرپذیری خاقانی از شاهنامه فردوسی در مضامین مدح و مفاخره

حسین مسجدی^۱

امین قلی زاده^۲

چکیده:

خاقانی شروانی، را اغلب صاحب‌نظران در مضمون آفرینی صاحب طرز خاص و او را از قله‌های قصیده سرایی می‌دانند. با وجود این اگر دیوانش را به دقت بررسی کنیم، تأثیر شاعران پیشین بویژه فردوسی را در اشعارش می‌بینیم. تأثیرپذیری خاقانی از فردوسی جنبه‌های زیادی دارد که ذکر همه آن در یک مقاله نمی‌گنجد بنابراین در این مقاله تأثیر مضمونی شاهنامه فردوسی بر خاقانی، تنها پیرامون دو دسته مضمون مدح و مفاخره بررسی شده است. خاقانی نیز همچون اکثر قصیده سرایان زبان فارسی، مقدار قابل توجهی از اشعارش را با هدف ستایش سروده است. در این دسته مضامین با ذکر شواهدی تأثیر سخن فردوسی را می‌توان بررسی و طبقه‌بندی کرد. بخش مهمی از شاهنامه حماسه است. در حماسه خودستایی، به هر ریخت، جایگاه ویژه‌ای دارد. بنابراین شاهنامه بهترین آبخور برای این دسته از مضامین است. خاقانی نیز که در مفاخره زبانزد است و مفاخرات او محل بحث‌هایی نیز بوده است، از تأثیر شاهنامه بر کنار نمانده است.

کلیدواژه‌ها:

شاهنامه فردوسی، خاقانی، مدح، مفاخره.

^۱ دانشیار دانشگاه پیام نور مرکز اصفهان، masjrди.hosein@yahoo.com

^۲ دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور مرکز اصفهان

۱. مقدمه:

به نظر می‌رسد برای درک بهتر تکامل ادبیات فارسی راهی جز مطالعه و مقابله متون اعصار مختلف نیست. مطالعه هر متن به تنهایی و بدون در نظر گرفتن عوامل برون متنی، پژوهشی است ناقص. یکی از عوامل برون متنی که تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر متون ادبی دارد، آثار ادبی پیش از آن است. پیش‌متن‌هایی که بر متن‌ها اثر می‌گذارد و متن‌هایی که خود تبدیل به پیش‌متن می‌شود، سیر تاریخ را بهتر نمایان می‌سازد. "به عبارت دیگر روابط بینا متنی همواره در طول تاریخ وجود داشته است. در واقع، تاریخ به لطف همین روابط بینا متنی مفهوم پیدا می‌کند. زیرا تاریخ انسانی و رشد بشری مرهون انباشت تجربیات بینا نسلی از طریق روابط بینا متنی است. بر همین اساس، از نظر بینا متنیت می‌توان انسان را تنها حیوان بینامتنی به شمار آورد" (نامورمطلق، ۱۳۹۰: ۱۳). مقدمه). می‌توان چنین انگاشت که در شناخت هر متن "باید با افق فکری و پیش فهم‌های پدیدآورنده آن متن آشنا شد" (احمدی، ۱۳۸۳: ۶۲).

اکثر پژوهش‌گران سخن از شکوه و حماسه‌ای که در کلام خاقانی است به میان می‌آورند ولی کمتر دلایل علمی و منطقی برای آن بیان شده است. اغلب به صفت‌هایی چون جزالت، انسجام، طنطنه و هیمنه اشعار وی اشاره می‌شود. بی آن که کند و کاو دقیق و جزئی‌نگرتری ارائه شود. البته این صفت تا حد زیادی درست است و به زعم نگارنده دلایل زیادی برای اثبات آن‌ها می‌توان برشمرد و از طرق مختلف قابل بررسی است. یکی از راه‌های بررسی جستجو در تأثیرپذیری خاقانی از سخنوران پیشین است. طبیعی است که از بین سخنوران پیش از خاقانی ذهن پژوهشگر نخست به بزرگان سخن دری جلب می‌شود و از بین بزرگان، بررسی تأثیر خاقانی از سخن شاعرانی که نامشان را در دیوان ذکر کرده است مهم‌تر به نظر می‌رسد. کسانی نظیر رودکی، شهیدبلخی، لبید، بحتری، عنصری و سنایی. از این میان گویا خاقانی برای سنایی احترام و ارزش بیشتری قایل است. با این همه سکوت خاقانی از ذکر نام فردوسی، سکوت معنی‌داری است. خاصه با توجه به این که تلمیحات شاهنامه‌ای زیادی، حتی در یک نگاه سرسری، در دیوان وی به چشم می‌خورد. بنابراین این پرسش پیش می‌آید که آیا خاقانی اصلاً با شاهنامه آشنا بوده است؟ در صورت آشنایی خاقانی با شاهنامه آیا خواسته یا ناخواسته از آن کتاب تأثیر هم پذیرفته است؟ اگر پاسخ مثبت است، این تأثیرات به چه شکلی است؟ آیا تنها در حد کلمات و تلمیحات است یا به ویژگی‌های زبانی و سبک‌شناسی هم مربوط است؟ آیا خاقانی در مضمون آفرینی نیز به مضامین شاهنامه‌ای توجه داشته است؟ این مضامین را چگونه باید دسته‌بندی کرد؟ تحقیق پیرامون این پرسش‌ها ما را در شناخت بهتر سخن این شاعر دیرآشنا یاری‌گر است. در این مقاله به تأثیرپذیری مضمونی خاقانی از شاهنامه پرداخته شده است آن هم تنها پیرامون دو مضمون مدح و مفاخره.

یکی از مقوله‌های تأثیرگذار بین متون، مضمون است. مضمون در لغت به معنای مدلول، مفهوم، معنی، تفسیر، تأویل، مقصود، منظور و مراد آمده است (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل مضمون). و در اصطلاح ادبی آن را درون مایه یا تم اثر ترجمه کرده‌اند: "در اصطلاح ادبیات، درونمایه و مضمون، عبارت از فکر اصلی و مسلط در هر اثری است. خط یا رشته‌ای که در خلال اثر کشیده می‌شود و موقعیت‌های داستان را به هم پیوند می‌دهد. درونمایه هر اثری جهت فکری و ادراکی نویسنده‌اش را نشان می‌دهد" (داد، ۱۳۷۵: ۱۳۱).

ساده‌انگارانه خواهد بود اگر گمان شود خاقانی با آن زبان اشرافی و آهنگ متعین که در آثارش آشکار است، بدون هیچ تأثیری از معانی و مضامین حماسه سرای بزرگ خراسان بوده باشد. در این مقاله سعی بر آن است تا از یک سو مقداری از این تأثیرات یافته شود و از سوی دیگر این تأثیرات به درستی دسته‌بندی گردد.

۱-۱. پیشینه پژوهش:

پیشینه این پژوهش گستردگی چندانی ندارد و با همه جذابیت این موضوع، تنها چند مورد است که به صورت جزئی و گذرا به موضوع پرداخته‌اند. از آن جمله است مقاله "خاقانی شروانی بر خوان رنگین فردوسی" (نوریان، ۱۳۸۰)، "نکته‌هایی درباره تلمیحات شاهنامه‌ای خاقانی" (آیدنلو، ۱۳۸۳) و قسمتی از فصل ششم کتاب "تجلی شاعرانه اساطیر و روایات تاریخی و مذهبی در اشعار خاقانی" (اردلان جوان، ۱۳۶۷). روی هم رفته در این مورد پژوهش مفصلی صورت نگرفته است.

۲. بحث:

فردوسی معاصران خود را بندرت ستوده است، بنابراین منظور نگارنده از ستایش در شاهنامه همه قسمت‌هایی است که این مضمون در آن است. چه از زبان فردوسی به طور مستقیم باشد، چه از زبان شخصیت‌های شاهنامه خطاب به یکدیگر. در مورد مفاخرات شاهنامه نیز همین روش را پیش گرفته‌ایم. اینکه برخی پژوهش‌گران دلیل خودستایی‌های خاقانی را عقده حقارت دانسته‌اند (زرین کوب، ۱۳۸۹: ۱۵۸) و یا او را دچار عقده کم ارزش شمردن دانسته‌اند (بهنام فر، ۱۳۸۹: ۸۵۹) درست به نظر نمی‌آید. اما برخی از پژوهشگران دیگر گمان دارند "خودستایی در بیان همه شاعران هست، حتی گویندگان بزرگی که به خودستایی نیازی ندارند و این امر شاید ناشی از این معنی باشد که هنرمندان باید به نبوغ و قدرت خود واقف باشند. بدون اعتماد به قریحه و موهبت خویش بارور نمی‌شوند. شاید یک موجب آن وجود معارضان و یا رقیبانی بوده است که می‌خواستند از شأن آنان بکاهند پس ناچار بوده‌اند که شایستگی خود را بزبان آرند" (دستی، ۲۵۳۵: ۲۶۲). ادوارد براون بر آن بود که خاقانی اعتماد به نفس بسیار داشت "کیفیتی که هرگز از آن، دچار کمبود نبود" (براون، ۱۳۵۱: ۹۰). تحلیل رفتار او از منبع تازه یافته سفینه تبریز که برخورد او با اثر احسیکتی و پاسخ‌نامه خاقانی به شروانشاه در آن منعکس است، دکتر شفیع کدکنی را بر آن داشته تا شاعر شروان را "بلندپرواز" قلمداد کند (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۲: ۱۶۲). یادآوری این نکته سودمند است که نشانی ابیات شاهنامه همگی از شاهنامه دوجلدی تصحیح جلال خالقی مطلق و نشانی‌های ابیات خاقانی از دیوان او به تصحیح ضیاءالدین سجادی است.

۲-۱. مدح

۱-۱-۲. مدح سید کائنات

فردوسی در تمثیلی که با بیت زیر آغاز می‌شود:

خردمند گیتی چو دریا نهاد برانگیخته موج از او تندباد

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۵/۱)

از بین آنچه در دریا شناور است فقط یکی را راهبر و هادی حقیقی انسان می‌داند و آن همان کشتی است که سید کائنات و امیرالمؤمنین در آن است. فردوسی به کسانی که چشمی به دیگرسرای دارند توصیه می‌کند دست به دامن این دو مرد کامل شوند. در جای دیگر هم (ج ۳۹۹/۲) پس از درود فرستادن بر روان محمد (ص)، علی (ع) را سرانجمن می‌داند.

خاقانی هم که او را حسان عجم می‌دانند در مدح حضرت رسول (ص) داد سخن داده است. در بین قصایدش دو قصیده تماماً به ستایش رسول الله (ص) اختصاص دارد (دیوان ۲۵۴ و ۳۶۲) و چهارده قصیده هم یا تخلص به مدح سید کائنات دارد و یا بخشی از قصیده ستایش حضرت رسول است.

از همه مشابهت‌های این دو شاعر شبیه‌تر، در این مضمون، آن است که خاقانی هم تمثیلی مشابه تمثیل فردوسی ساخته است و انسان را در این دنیا در جزیره‌ای محصور بین موج محنت و شط بلا می‌داند که راه نجات گریختن در مصطفی (ص) است از خشکسال حادثه:

اندر جزیره‌ای و محیط است گرد تو از رمز در گذر نه زمین چمن جزیره است
از گشت روزگار سلامت مجوی از آنک از خشکسال حادثه در مصطفی گریز
زینسوست موج محنت و زانسو شط بلا گردون بگرد او چو محیط است در هوا؟
هرگز سراب پر نکند قریه سقا. کانک به فتح باب ضمان کرد مصطفی
(۱۶ و ۱۷)

باز هم دستگیری رسول را مهم می‌داند:

کی باشد آن زمان که رسم باز حضرتش فردا هم از شفاعت او کار آن سرای
آواز یا مغيث اغشنا برآورم (۲۴۷) در حضرت خدای تعالی برآورم (۲۴۷)

۲-۱-۲. ممدوح بخشنده

فردوسی در ستایش امیرک منصور که گویا در ابتدای کار سرایش شاهنامه به شاعر طوس کمک کرده است و او را چون
یکی تازه سيب داشته است (ج ۷/۱) چنین گوید:

به چشمش همان خاک و هم سیم و زر کَریمی بدو یافته زیب و فرأ
سراسر جهان پیش او خوار بود جوانمرد بود و وفادار بود! (ج ۷/۱)
هرچند که به زودی کم شد از انجمن و استاد طوس حامی خود را از دست داد. در ستایش محمود نیز گفته است:
به بزم اندرون آسمان و فاست به رزم اندرون، تیزچنگ ازدهاست
به تن زنده پیل و به جان، جبرئیل به دست، ابر بهمن، به دل رود نیل
سر بخت بدخواه با خشم اوی چو دینار شد خوار بر چشم اوی (ج ۹/۱)
چه دینار بر چشم او بر، چه خاک! به رزم و به بزم اندرش نیست باک!
گه بزم زر و گه رزم تیغ ز خوانده هرگز ندارد دریغ! (ج ۸۱/۲)

۳-۱-۲. ناچیز شمردن دینار هنگام بخشش

چه دینار در بزم پیشش چه خاک ز بخشش ندارد دلش هیچ باک (ج ۷۹۳/۱)
و آنچه بی پروا می‌بخشد که گنج از سخای او به نالش درآمده است (ج ۷۹۱/۱)
خاقانی همین مضمون را با حسن تعلیل زیبایی در هم بافته است:

وز بیم خوار داشت که بر زر رسید از او در کان همی کند رخ زر اصر آفتاب (۵۹)
سخای ممدوح آتش به زنبورخانه زر و سیم انداخته است و دشمن مال است:
یعسوب امت است علی وار از آن که سوخت زنبورخانه زر و سیم آذر سخاش (۲۳۳)
مکرم دریا نوال، صفدر بدخواه مال خواجه گیتی گشای، صاحب خسرو نشان (۳۵۲)

۴-۱-۲. بخشنده چون دریا

این تمثیل سابقه دیرینه‌ای دارد و در امثال سایر عرب نیز "اسخی من البحر" زیانزد است. فردوسی نیز ممدوح را در
بخشندگی، بویژه بخشندگی گوهر، به دریا مانند کرده است:

از آن تیغ زن دست گوهرفشان ز گیتی نجوید همی جز نشان
که در بزم دریاش خواند سپهر به رزم اندرون شیر خورشیدچهر (ج ۷۹۱/۱)

به بزم اندرون زنده پیل بلاست! به رزم اندرون آسمان وفاست!
 چو در بزم رخشان شود رای اوی همی موج خیزد ز دریای اوی (ج ۲/۴۰۰)
 خاقانی در این مضمون بیتی سروده است و دریا را غرق گوهرهای ممدوح کرده:
 دریا ز کفش غریق گوهر او گوهر تاج گوهران را (۳۲)

۵-۱-۲. بخشنده چون ابر

شاید بهترین این مضامین ابر پنداشتن دست شاه است که بی دریغ بر همه می بارد و از آن بالاتر خورشید است که هر روز بی هیچ منتی روشنی بخش اهل زمین است. فردوسی گوید:

نخندد زمین تا نگرید هوا هوا را نخوانم کف پادشا
 که باران او در بهاران بود نه چون همت شهریاران بود!
 به خورشید ماند همی دست شاه: چن اندر حمل بر فراز و کلاه
 اگر گنج پیش آید، از خاک خشک و گر آب دریا، و گر در و مشک
 ندارد همی روشنائیش باز ز درویش و از شاه گردنفرز!
 کف شاه ابوالقاسم آن پادشا چنین است با پاک و ناپارسا!
 دریغش نیاید ز بخشیدن ایچ نه آرام گیرد به روز بسیج! (ج ۲/۱۰۱)

خاقانی در بیت زیر ممدوح را "ابر کف" دانسته و از فرصت استفاده کرده و مفاخره کوچکی هم نموده است:

ابر کفا از کرام نیست چو تو یک جواد بحر دلا بر سخن نیست چو من یک سوار (۱۸۵)
 دست همام گفتم که ما ابر رحمتیم همت محیط ما و سخا آسمان ماست (۸۰)
 خاقان اکبر کز شرف هستش سلاطین در کنف باران جود از ابر کف شرقا و غربا ریخته^۱ (۳۷۸)

۶-۱-۲- ساختن تمثیل نمایشی برای مدح

از جمله ابزارهای هنرمندان برای بیان مضمون مورد نظر خود، تمثیل است. برخی از تمثیل بیان شده خود رمزگشایی می کنند. مانند بسیاری از داستان های مثنوی و مثال هایی که در ادامه خواهد آمد بعضی هم رمزگشایی را بر عهده خوانندگان می گذارند (در مورد تمثیل نگ؛ شمیسا، ۱۳۹۲)

فردوسی هم چندجا در مدایحی که پرداخته است از این ترفند سود برده. یکی در ستایش حضرت ختمی مرتبت فرماید:

خردمند گیتی چو دریا نهاد اگر چشم داری به دیگر سرای
 چو هفتاد کشتی بر او ساخته برانگیخته موج او تندباد
 یکی پهن کشتی بسان عروس محمد بدوی اندرون با علی
 همه بادبانها برافراخته همان اهل بیت نبی و وصی
 بیاراسته همچو چشم خروس به نزد نبی و وصی گیر جای! (ج ۱/۵)

معلوم است که بسیار مفصل تر از یک تشبیه معمولی است. جای دیگر در مدح محمود چنین سروده است:

بر اندیشه شهریار زمین بخفتم شبی لب پر از آفرین
 چنان دید روشن روانم بخواب که رخسار شمع بر آمد از آب
 همه روی گیتی شب لاژورد از آن شمع گشتی چو یاقوت زرد
 در و دشت بر سان دیبا شدی یکی تاخت پیروزه پیدا شدی

نشسته بر او شهریاری چو ماه
 یکی تاج بر سر به جای کلاه
 رده برکشیده سپاهش دو پیل
 به دست چپش هفتصد زنده پیل
 یکی پاک دستور پیشش به پای
 به داد و به دین، شاه را رهنمای
 مرا خیره گشتی سر از فرّ شاه
 وزان زنده پیلان و چندان سپاه
 چن آن چهره خسروی دیدمی
 از آن نامداران بسپرسیدمی
 که این چرخ و ماه است، گر تاج و گاه؟!
 ستاره‌ست پیش اندرش، گر سپاه؟!... (ج ۸/۱ و ۹)

همچنین است ابیات زیر:

یکی فرش گسترده شد در جهان
 زمان و زمین پیش او بنده شد!
 کجا فرش را مرقد و سندست
 به داد و به بخشش گرفت این جهان
 که آرام این پادشاهی بدوست
 فروزان شد آثار تاریخی اوی
 خروشی شنیدم ز گیتی بلند
 ازین نامه شاه دشمن‌گداز
 که ای نامداران و گردنگشان
 همه مردم از خانه‌ها شد به دشت
 فریدون بیدار دل زنده شد
 که جاوید بالا سر تاجدار
 که هرگز نشانش نگردد نمان
 سرش برتر آمد ز شاهنشهان!
 نشستنگه فضل بن احمد است
 که جاوید بادا بن و بیخ اوی! (ج ۷۹۳/۱)
 - خرد در سر نامداران نگوست! -
 - بادا همه ساله بر تخت ناز -
 - که اندیشه شد تیز و تن بی‌گزند -
 نیایش همی ز آسمان برگذشت
 که جُست از فریدون فرخ‌نشان؟
 خجسته بر او گردش روزگار! (ج ۳۴۳/۲)

باید دانست که اکثر داستان‌های شاهنامه به‌گونه‌ای است که می‌توان از آن‌ها برداشت تمثیلی کرد. ولی در این‌جا مقصود بیان ستایش‌هایی بود که در آن از تمثیل بهره برده است. نکته دیگر آن است که تمام این تمثیل‌ها در بخش‌هایی آمده است که مربوط به ستایش فردوسی خطاب به معاصران خود است. یعنی از تمثیل که نوعی اطناب هم ایجاد می‌کند، در مدح-پردازی‌های تنه اصلی کتاب استفاده نکرده است. و این حتماً مربوط به پرهیز وی از اطناب بی‌مورد است که در تمام شاهنامه رعایت کرده است. اما خاقانی که از دسته شاعران مدح‌پرداز است سبک دیگری دارد او گویی از گفتن و ساختن لذت می‌برد و اطناب در مدح از خصوصیات بارز شاعران قصیده‌سراست.

در یکی از تمثیل‌پردازی‌های خاقانی که بسیار شبیه به فردوسی است، سخن از برآمدن نخلی از آب است که شاعر ادعا می‌کند در خواب دیده است. فردوسی هم‌چنان که رفت در مدح محمود در خواب دیده است که شمعی از آب برآمد. ابیات خاقانی در این مورد:

دوش چنان دیده‌ام بخواب که نخلی
 بر لب دریا در آن مقام برآمد
 نخل موصل شده ترنج و رطب داشت
 میوه و شاخش فراخ و تمام برآمد
 مرغی دیدم گرفته نامه به منقار
 کز بر آن نخل شادکام برآمد
 بود یکی منبر از رخام بر نخل
 پیروی بر منبر رخام برآمد
 نامه ز منقار مرغ بستد و برخواند
 نعره تحسین ز خاص و عام برآمد
 من به تعجب به خود فرو شده ز این
 خواب کز خضر آواز السلام برآمد... الخ (۱۴۶)

در قصیده‌ای با چهار مطلع در مدح فخرالدین منوچهر شروانشاه این تمثیل را پرداخته است:

من پار نزد کعبه رساندم سلام شاه ایام عید بخر که بودم مجاورش
 کعبه ز جای خویش بجنیبید روز عید در من فشاند شقّه دیبای اخضرش
 گفت آستان شاه شما عید جان ماست سنگ سیاه ما شده هندوی اصغرش
 اینجا چه مانده‌ای تو آنجاست عید بخت زینپای بازگرد و بین صدر انورش (۲۲۶)

به نظر می‌آید در اغراق قدری زیاده‌روی کرده است و شاید جسورانه کعبه را، که مقدس‌ترین مکان مسلمانان است، در این تمثیل آورده است. در تمثیل بعد باز سخن درخت و آب به میان می‌آید:

دوش دیدار منوچهر ملک زنده در خواب مهننا دیده‌ام
 چندبارش دیده‌ام در خواب لیک طلعتش این بار زیبا دیده‌ام...
 ...اندر ایوانش روان یک چشمه آب با درخت سبز برنا دیده‌ام...
 ...چشمه بانو و درخت است اخستان^۲ هر دو با هم سعد و اسما دیده‌ام... الخ (۲۷۴)

۷-۱-۲. عدل و امنیت ممدوح

فردوسی در جای جای شاهنامه از داد سخن گفته و کسانی را به دادگری ستوده است. چه معاصران خود را که شخصیت‌های حقیقی هستند و چه شخصیت‌های اساطیری شاهنامه را:

به ایران همه خوبی از داد اوست کجا هست مردم، همه یاد اوست (ج ۹/۱)
 همه مردم از داد تو شادمان ز تو داد یابد زمین و زمان (ج ۱۳۲/۱)
 که با فرّ و زوری و با رای و داد ندارد چو تو شاه، گردون به یاد! (ج ۵۴۳/۱)
 جهاندار بخشنده و دادگر کزوی است پیدا به گیتی هنر (ج ۷۹۳/۱)
 ز رزم و ز بخشش، ز بزم و شکار ز دادش جهان شد از یادگار!^۳ (ج ۲۰۳/۲)

همچنین ممدوح باید باعث برقراری امنیت هم دانسته شود.

چو بیدار باشی تو خواب آیدم تو تا برنهادی به مردی کلاه
 جهان ایمن از تیز شمشیر توست خداوند ایران و نیران و هند
 چن آرمده باشی، شتاب آیدم به ایران نکرد ایچ دشمن نگاه (ج ۵۴۲/۱)
 سر ماه بر چرخ در زیر توست (ج ۳۲۶/۱) ز فرّش جهان شد چو رومی پرند!^۴ (ج ۲۰۳/۲)

خاقانی هم از این فضایل ممدوح بسیار سخن گفته است یا بهتر است بگوییم جامه این فضایل را با سوزن نبوغ خود بر تن ممدوحان دوخته است:

محضر کنم که او ظفر دین مصطفاست عدلش پی گواهی محضر نکوتر است
 عدل ست و بس کلید در هشتم بهشت کو عدل اگر گشادن این در نکوتر است
 دین چیست عدل، پس تو در عدل کوب از آنک عدل از پی نجات تو رهبر نکوتر است (۷۵)
 عدل همام گفت که ما حرز امّیم ما در ضمان خلق و خدا در ضمان ماست (۸۰)
 عدل ورزا، خسروا پیوند عزّت باد عدل گر جهان عدلست و بس کورامعمر ساختند^۵ (۱۱۶)

خاقانی در مواضع دیگری ممدوح خود را سبب امنیت و راحتی می‌داند:

پنج شاخ دست رادش کز صنوبر رسته‌اند بر جهان صد نوبر از شاه لعان افشاندند (۱۱۰)
 تاج امان بایدت پای شهنشاہ توس نثره جان بایدت مدح خداوند خوان (۳۳۰)
 راحت و ساحت نگر از کف او مستعار راحت جان و خرد، ساحت کون و مکان (۳۳۲)
 هم سبب امن را رأفت تو کیقباد هم اثر عدل را رأی تو نوشین روان (۳۵۲)

۸-۱-۲. ممدوح یزدان‌شناس و دین‌ورز

فردوسی ممدوح را راهنمای به یزدان می‌داند (ج ۹/۱ ب ۲۰۸)، جای دیگر از زبان سیندخت گرز سام را گشاینده راه ایزدی می‌شمرد (ج ۱۳۹/۱) همچنین در ستایش محمود، خدا و جبرئیل را پشتیبان او می‌داند:

ز دشمن ستاند رساند به دوست خداوند پیروزگر یار اوست (ج ۷۹۱/۱)
 پس لشکرش هفتسد زنده‌پیل خدای جهان یار، با جبرئیل (ج ۷۹۱/۱)
 جهاندار با فرّ و نیکی‌شناس که از تاج دارد ز یزدان سپاس! (ج ۳۹۹/۲)

خاقانی هم این معنا را به کار برده است:^۷

شه قزل‌ارسلان که در صف شرع تیغ عدلش سر شر اندازد (۱۲۴)
 شاهی که در دو عالم طغرای مملکت را هست از خط یدالله توقع لایزالش
 شاهی است سایس دین، نورست سایه حق تأیید حق کرده نداتعالش (۲۲۹)
 معمار دین آثار او، دین زنده از کردار او گنجیست آن دیوار او از خضر بنا داشته^۸ (۳۸۶)

۹-۱-۲. ممدوح مسلط بر عرب و عجم و شرق و غرب

از اغراق‌های شاعرانه وسیع‌تر نشان‌دادن جغرافیای حکومت ممدوح است. تا حدی که او را پادشاه ایران و توران، عرب و عجم و شرق تا غرب معرفی می‌کنند. استاد طوس در این مضمون چنین سروده است:

ز خاور بیاراست تا باختر همش رای و هم دانش و هم نسب
 مرا گفت کین شاه روم است و هند پدید آمد از فرّ او کان زر (ج ۸/۱)
 که ایران و توران ورا بنده‌اند ز قنوج تا پیش دریای سند
 به رای و به فرمان او زنده‌اند (ج ۸/۱) چراغ عجم، آفتاب عرب!^۹ (ج ۱۱۱۶/۲)

خاقانی هم ابیاتی در ستایش ممدوحان سروده و از این مضمون بهره برده است:

ای که مردان عرب پیشت چو طفلان عجم طوق در حلقند و نامت تاج مفخر ساختند (۱۱۵)
 کوس جلالش به شرق و غرب بجنید شکر نوالش ز سام و حام برآمد (۱۴۵)
 بانوی شرق و غرب مگر رخصه خواهم کامید این حدیث دو گوشم چهار کرد^{۱۰} (۱۵۳)

از تمام این مصداق‌هایی که گذشت، هنری‌تر و غلیظ‌تر، در اغراق، ابیات بعدی است که با جهان‌شناسی باستانی در ارتباط است و زمین را بر پشت گاو و ماهی افسانه‌ای می‌نمایاند و فاصله آن را با صورت فلکی، ثور تحت فرمانروایی ممدوح می‌داند.

که ما بندگانیم و شاهی تو راست؛ سر گاو تا پشت ماهی تو راست (ج ۴۵۷/۱)

"از گاو پیکره‌ای اخترین خواسته شده است که نشانه برج دومین از دوازدهگان است و آن را تازیان «ثور» می‌نامند. استاد در بیت زیر، این پیکره را «گاو گردون» نامیده است.

هر آنکس که آن زخم شمشیر دید خروشیدن گاو گردون شنید

خاقانی نیز در ستایش جلال الدین اختسان گفته است:

خسروان گرز گاوسارش را زیر چتر کاویان بستند
 اختران پیش گرز گاو سرش رخت بر گاو آسمان بستند

از ماهی نیز جاننداری نمادین و افسانه‌ای خواسته شده است که بر پایه پیشینیان، گاو زمین بر آن جای گرفته است و این ماهی در دریای فراگیر شناور است. زمین نیز بر شاخ گاو نهاده شده است. هم آن سترگ و سالار سخن، در چامه‌ای سروده در ستایش منوچهر شروانشاه و بستن بند باقلانی، گفته است.

شاه بود آگه که وقتی ماهی و گاو زمین کلی اجزای گیتی را کنند از هم جدا؛
 پیش از آن کز هم برفتی هفت اندام زمین رفت و پیش گاو و ماهی ساخت سدی از قضا (۲۱)

از سر گاو، با کنایه‌ای ایما، ستاره پروین خواسته شده است که جای آن بر کوهان گاو است؛ در چارانه‌ای (رباعی) باز خواننده به خیام، هم از پروین خوبان «کوهان گاو آسمان» سخن رفته است و هم از گاو زمین.

گاوی است در آسمان؛ سنامش پروین؛ یک گاو دگر نهفته در زیر زمین؛
 چشم خردت باز کن؛ از روی یقین، زیر و زبر دو گاو، مثنی خربین

استاد در بیت، سر گاو را چونان نمادگونه بلندی به کار برده است و پشت ماهی را چونان نماد گونه پستی "کزآزی، ۱۳۹۲: ج ۴/۲۵۵).

۱۰-۱-۲ - تشبیه ممدوح به شیر

شاعران برای نوکردن این تشبیه کهنه بسیار کوشیده‌اند. فردوسی در مدح‌پردازی‌های خود نمونه‌هایی از تشبیه به شیر دارد.

به بزم اندرون شید تابنده‌یی! به رزم اندرون شیر پاینده‌یی! (ج ۹۶/۱)
 میان تنگ چون شیر و بازو ستر! همی فر تاجت برآید برابر! (ج ۵۱۶/۲)
 جهاندار محمود خورشید فش به رزم اندرون شیر شمشیرکش^{۱۱} (ج ۷۹۳/۱)
 حتی گاهی برای تأثیرگذاری بیشتر ممدوح را بسیار برتر از شیر نشان می‌دهد.

هر آنکه که گرز تو بیند به جنگ بدر دل شیر و چنگ پلنگ (ج ۲۶۴/۱)
 ز پر و ز پیکان کلک تو شیر به روز بلا گردد از جنگ سیر (ج ۵۴۲/۱)
 به نخجیر شیران شکار وی‌اند دد و دام در زینهار وی‌اند!
 از آواز گرزش همی روز جنگ بدر دل شیر و چرم پلنگ!^{۱۲} (ج ۴۰۰/۲)

شاعر شروان کوشش بیشتری برای نوکردن این تشبیه کرده است. شاید به این دلیل که در زمانی که او شعر می‌سرود این مضمون مبتذل‌تر از زمانه فردوسی شده بود و شیرهای شعر دیگر آن شجاعت عهد سامانی را نداشتند.

عدو ابله ست اگر نه خرد آن بود که مردم؛ دم ازدها نگیرد پی شیر نر نیاید (۱۲۱)
 شیر سیاه معرکه، خاقان کامران باز سپید مملکه بانوی کامکار (۱۷۷)
 دشمن تو کی بود با تو برابر به جاه شیر علم کی شود همبر شیر ژیان^{۱۳} (۳۵۲)
 او هم چون فردوسی ممدوح را برتر از شیر می‌داند:

پیش پیکان دو شاخش از برای سجده را شیر چون شاخ گوزنان پشت را کردی دوتا (۲۰)
 تازیان شکل است شمشیرش همه شیران رزم بس که دندانها ز بیم ان زبان افشاندند
 نیزه دارانش که از شیر نیستان کین کشند خون‌و آتش زان نی چون خیزران افشاندند (۱۰۸)

خسرو شمشیر و شیر باعث لیل و نهار والی اوج و حسیض، عامل دریا و کان^{۱۴} (۳۵۱)
 اما خاقانی پای تخیل را از این‌ها هم فراتر برده است و ممدوح را نه تنها برتر از شیر بیشه‌ها بلکه برتر از شیر فلک
 (صورت فلکی اسد) دانسته است. این تمثیل یاد آور سخن ابوریحان است که برج اسد را دارای دلالت بر حیوانات شکاری
 (شکره‌ها) و صیادان می‌داند (بیرونی، ۱۳۶۷: ۳۳۱).

من شنیدم کز نهیب تیر این شیر زمین شیر گردون را اغننا یا غیاث آمد ندا (۲۰)
 از سر تیغت که ماه از اوست برص دار بر تن شیر فلک جذام برآمد (۱۴۶)
 شاه بر اسب پیل تن رخ فکند پلنگ را شیر فلک چه سگ بود، تاش پیاده نشمری^{۱۵} (۴۲۳)

۱۱-۱-۲. ممدوح مانند خورشید و برخی اجرام فلک

در این مضمون فردوسی چنین ابیاتی ساخته است.

بر او آفرین کرد کای نیک‌نام چو خورشید هر جای گسترده کام (ج ۶۶۹/۱)
 جهاندار محمود خورشید فاش به رزم‌اندرون شیر شمشیرکش (ج ۷۹۳/۱)
 به خورشید ماند همی دست شاه چون اندر حمل بر فراز کلاه^{۱۶} (ج ۱۰۱/۲)

در بسیاری از بیت‌ها هم ممدوح را برتر از خورشید خوانده است:

چو خورشید بر گاه بنمود تاج زمین شد به کردار تابنده‌عاج
 ابوالقاسم آن شاه پیروزبخت نهاد از بر تاج خورشیدتخت (ج ۸/۱)
 ز تیغ تو خورشید بریان شود ز گرز تو ناهید گریان شود (ج ۵۴۲/۱)
 به فرّ تو زیر فلک شاه نیست تو را ماه و خورشید بدخواه نیست! (ج ۸۰۵/۱)

یک مورد دیگر از این مضمون: (ج ۸۰۵/۱ب ۳۶۹)

هرچند که تشبیه ممدوح به خورشید مورد علاقه فراوان هر دو شاعر است و بیشترین تعداد را دارند ولی اجرام دیگر
 آسمان نیز سهمی دارند از جمله مشتری. استاد طوس گوید:

که شاه جهان از کمان برتر است چو بر تارک مشتری افسرست (ج ۷۹۳/۱)
 همی مشتری بارد از فرّ اوی بنازیم در سایه پرّ اوی (ج ۳۹۹/۲)
 مجوی آنگه چون مشتری روشن است جهانجوی و با تیغ و با جوشن است (ج ۷۷۵/۲)

یا گاهی ممدوح را با ماه قیاس کرده است:

ستاییم تاج شهنشاه را که تختش درفشان کند ماه را! (ج ۳۹۹/۲)
 پدر بر پدر شهریار است شاه بنازد بدو گنبد هور و ماه! (ج ۴۰۰/۲)

خاقانی هم که چون فردوسی شیفته صبح و خورشید است، در تشبیب بسیاری از قصایدش ابیاتی را به توصیف صبح
 اختصاص داده است. در مدح ممدوحان خود نیز از این مضمون نیک سود برده است و حتی قصیده‌ای در مدح قزل‌ارسلان
 فرمانروای آذربایجان سروده است و ردیفش را آفتاب انتخاب کرده است (دیوان ۸۵) و باز سروده است:

شروانشه آفتاب دولت کو را دوم آسمان ندیده‌ست (۶۹)
 من چراغم نور داده باز نستانم ز کس شاه خورشید است و اینک نور داده بازخواست
 آری آری ماه را خورشید اگر نوری دهد بازخواهدخواست آنک شاه خورشید سخاست (۸۷)
 بر چرخ فلک بانو و شاهند مهر و ماه این مهر و ماه را ملک العرش باد یار^{۱۷} (۱۷۸)

بسیار مواضع هم هست که ممدوح را برتر از خورشید خوانده است.

ای خدیو ماه‌رخش ای خسرو خورشیدچتر ای یل بهرام دهر، ای شه کیوان دها (۲۲)
شاهنشاه ملوک قزل ارسلان که هست از رای و روی او بسپهر انور آفتاب (۵۹)
سخره او آفتاب، شعبه او مشتری بنده او آسمان، چاکر او روزگار^{۱۸} (۱۸۴)
مشتری را هم، که خطیب فلک است، در اشعار مدحی خود به کار برده است.

آفتاب مشتری حکم و سپهر قطب حلم زیر دست آورده مصری مار و هندی اژدها (۲۰)
مریم مشتری فراست که عقل جان بر آن مشتری فرافشاندست (۸۲)
هست به تأیید و خصال اورمزد قاضی از آن گشت بر اهل جهان (۳۴۳)
استاد طوس هم «اورمزد» را به کار برده است:

کنون این جهانجوی نزد من است که فرختر از اورمزد من است (ج ۱۹۹/۲)
خاقانی از مشتری با نام سعد موقفاً هم نام برده است:

بدر سماک نیزه که بر قلب مملکت اکسیرها ز سعد موقفاً^{۱۹} برافکند (۱۳۷)
دکتر کزازی سعد موقفاً را برجیس، اورمزد و مشتری معنا کرده است (کزازی، ۱۳۹۳: ۴۵۴)

۳-۱. مفاخرات

۳-۱-۱. ساختار نحوی جمله در خدمت مفاخره

۳-۱-۱-۱. آوردن من در آخر بیت

از ترندهای استاد طوس برای ساختن ابیاتی که محتوای مفاخره دارند، آوردن نهاد «من» در آخر بیت است، گاه به صورت تنها و گاهی همراه با فعل ربطی یک جمله در آخر بیت ساخته است. در بیت‌هایی که در ردیف آن‌ها بر مبنای من، منم، مرا و نظایر آن ساخته است، این معنا بار سنگین‌تری را منتقل می‌کند:

زمین بنده و چرخ یار من است سر تاجداران شکار من است (ج ۹۵/۱)
شب تار جوینده کین منم همان آتش تیز بُر زین منم! (ج ۹۵/۱)
چو بینند پای و پر و یال من به جنگ اندرون زخم کویال من،
بدرد پی و پوسشان از نهیب عنان را ندانند باز از رکیب! (ج ۲۱۹/۱)
اگر یابدی آب دریا روان و گر کوه را پای باشد روان،
نبردارد از جای گنج مرا سلیح مرا ساز و رنج مرا^{۲۰} (ج ۲۹۹/۲)

خاقانی هم از این خاصیت زبان بهره برده است. بارزترین این بهره‌بری او چامه‌ای است با ردیف من که در حالت حبس و بند ساخته است با این مطلع:

صبحدم چون کله بنددآه دودآسای من چون شفق در خون نشیند چشم شب‌پیمای من (۳۲۰)

در بین کل قصاید دیوان که تعدادشان ۱۳۲ است، بعد از حرف دال که بیشترین تعداد قصاید را شامل می‌شود (۲۶ عدد)، حرف «م» با ۲۰ قصیده در مرتبه دوم است. از این بیست قصیده، ۱۷ عدد با شناسه متصل «م» ختم می‌شوند که خود گویای توجه شاعر به ضمیر اول شخص است.

خاقانی همچنین قصیده‌ای سروده با عنوان «در معارضه شیخ الشیوخ بغداد» که هرچند آن حالت مفاخره‌های آبدار او را ندارد، ردیف آن قابل توجه است. مطلع آن قصیده چنین است:

جام می تا خط بغداد ده ای یار مرا باز هم در خط بغداد فکن یار مرا (۳۹)

او حتی در قصاید زاهدانه و عارفانه خود نیز توجه به خود را از یاد نبرده است:

هر زمان زین سبز گلشن، رخت بیرون می‌برم / عالمی از عالم فکرت به کف می‌آورم (۲۴۷)

۳-۱-۲. به هم ریختن ترتیب معمول ارکان جمله

ابزار دیگری که فردوسی برای ساختن خودستایی‌هایش استفاده کرده است، به هم ریختن ترتیب معمول اجزای جمله است:

منم گفت با فرّه ایزدی / همم شهریاری و هم موبدی (ج ۲۱/۱)

به جای: گفت من با فره ایزدی هستم.

به در شد به خشم، اندر آمد به رخس / مبادا جز از نیک فرجام اوی!^{۲۱} (ج ۲/ص ۳۸۸)

منم ویژه زنده‌کن نام اوی / منم گفت شیر اوژن تاج‌بخش (ج ۲۷۵/۱)

خاقانی نیز جایی چنین به خود می‌نازد:

مریم بکر معانی را منم روح‌القدس / عالم ذکر معالی را منم فرمانروا (۱۷)

به جای آنگه بگوید: من روح‌القدسِ مریم بکر معانی هستم و من فرمانروای عالم ذکر معالی هستم.

این منم یا رب که در بزم چنین اسکندری / منم که گاه کتابت سواد شعر مرا

منم امروز سابق الفضلیـن / نتوان گفت لاحقند اغیار (۲۰۶)

چشمه حیوانم از لفظ و لسان افشاندند (۱۱۰) / فلک سزد که شود دفتر و ملک وراق^{۲۲} (۲۳۶)

۳-۱-۲. مقایسه خود با پدیده‌های سترگ طبیعت

فردوسی در خودستایی‌هایی که ساخته است، بسیار از مظاهر طبیعت سود برده است. یعنی شخصیت داستان خود را مانند یکی از پدیده‌های طبیعت یا برتر از آن‌ها می‌داند. این پدیده‌ها بیشتر شامل خورشید، ماه، آسمان (چرخ یا فلک)، ابر و نظایر آن است:

منم گفت: بر تخت گردان سپهر / همم خشم و جن است و هم داد و مهر

زمین بنده و چرخ یار من است / سر تاجداران شکار من است! (ج ۹۵/۱)

چنین گفت رستم که نام من ابر / اگر ابر کوشد به جنگ هزبر

که گوید برو دست رستم ببند! / نبند مرا دست، چرخ بلند!

که گر چرخ گوید مرا کین نبوش / به گرز گرانش بمالم دو گوش!^{۲۳} (ج ۷۵۱/۲)

سران را سر اندر کنار آورد (ج ۲۱۷/۱) / همه نیزه و تیغ بار آورد

در بیت زیر فردوسی خود را، از نظر شاعری، برتر از فلک دانسته است:

چو سال اندر آمد به هفتاد و یک / همی زیربیت اندر آرم فلک! (ج ۱۱۱۶/۲)

خاقانی نیز، خود را برتر از اجرام فلک دانسته است:

بر نطق سوارم و عطارم / این مرکب زیر ران ندیده‌است (۷۲)

صبح‌وارم کآفتابی در نهان آورده‌ام / آفتابم کز دم عیسی نشان آورده‌ام (ص ۲۵۴)

چون شود از نعمت تو از لب من در فشان / چون شود از مدح تو خاطر من در نثار

نور ضمیر مرا بنده شود آفتاب / تیغ زبان مرا سجده برد ذوالفقار (ص ۱۸۵)

من ز من چون سایه و آیات من گرد زمین / آفتاب‌آسا رد منزل بمنزل جابجا (ص ۱۸)

۳-۱-۳. مانند کردن خود به دریا

در شاهنامه یکی از مضامین مفاخره مانند کردن خود به دریاست یا برتر دانستن خود از دریا:

بدو گفت پولادوند، ای دلیر جهان‌نیده و نامبردار و شیر،
 که بگریزد از پیش تو ژنده پیل بینی کنون موج دریای نیل (ج ۱/۶۲۴)
 همه ریگ دریا مرا لشکرند همه نره شیران گند آورند
 هر آنکه که فرمان دهم کوه گنگ چو دریا کنند ای پسر بی‌درنگ
 اگر یابدی آب دریا روان نبرد از جای گنج مرا
 وگر کوه را پای باشد روان سلیح مرا ساز و رنج مرا! (ج ۲/۸۲۹)

شاعر شروانی نیز خود را همانند دریا پنداشته و رقیبان را جوی خرد:

گوید این خاقانی دریا مثبت خود منم خانمش خاقانی اما از میان افتاده قا (ص ۱۹ و ۲۳)

۳-۱-۴. خرد شمردن هم‌قطاران در مفاخره

فردوسی در یک موضع خود را با دقیقی سنجیده است. این مضمون بر خاقانی هم اثرگذار بوده در مقایسه خود با عنصری. گویا شاعران برای نزدیکتر شدن به ممدوح ناگزیر بوده‌اند گاهی وارد مقوله نقد ادبی هم بشوند. چنان که در این دو مثال فردوسی و خاقانی، برای اثبات برتری سخن خود از دقیقی و عنصری دلایلی ذکر کرده‌اند. فردوسی پس از هزار بیت دقیقی گوید:

نگه کردم این نظم و سست آمدم بسی بی‌تندرست آمدم!
 من این‌زان بگفتم که تا شهریار بدانند سخن ناکار
 دو گوهر بد این با دو گوهر فروش کنون شاه دارد به گفتار گوش:
 سخن چون بدین‌گونه بایدت گفت مگوی و مکن رنج با طبع جفت!
 چو بند روان بینی و رنج تن به کانی که گوهر نیابی نکن!
 چو طبعی نباشد چن آب روان مبر پیش این نامه خسروان!
 دهان گر بماند ز خوردن تهی از آن به که با ناساز خوانی نهی! (ج ۲/۸۰)

در مواضع دیگر این مضمون از زبان شخصیت‌های کتاب است:

به در شد به خشم، اندر آمد به رخس منم گفت شیر اوژن تاج‌بخش
 چه خشم آورد شاه کاوس کیست؟ چرا دست یازد به من، طوس کیست؟ (ج ۱/۲۷۵)
 بخاید ز من چنگ دیو سپید بسی جادوان را کنم ناامید
 بزرگان که دیدند ببر مرا همان رخس غران هزبر مرا،
 چو کاووس جنگی، چون خاقان چین سوار درنگی و مردان کین
 که از پشت زینشان به خم کمند ربودم، سر و پای کردم به بند! (ج ۲/۱۵۸)
 چو من برگزیدم ز جیحون بر آب ز توران به چین آمد افراسیاب!
 ز کاووس در جنگ مازندران به تنها برفتم به گرز گران
 نه ارزنگ ماندم نه دیو سپید نه سنجه، نه اولادغندی، نه بید! (ج ۲/۱۶۱)

شاعر شروان نیز، در این مضمون اشعار زیادی ساخته است که بارزترین آن قطعه‌ای است با ردیف عنصری که در آن خود را برتر از عنصری دانسته است:

بتعریض گفتمی که خاقانیا چه خوش داشت نظم روان عنصری (۹۲۶)

در شعری دیگر این‌گونه خود را از بزرگان پیش برتر داشته است:

رشک نظم من خورد حسان ثابت را جگر دست نثر من زند سحبان وائل را قفا (۱۷)
 گرچه پیش بُدست از این در عرب و عجم روان شعر شهید و رودکی، نظم لبید و بحتری
 در صفت یگانگی آن صف چارگانه را بنده سه ضربه می‌دهد در دوزبان شاعری (۴۲۵)
 پور سبک‌تکین تویی، دولت ایاز خدمتت بنده بدور دولتت رشک روان عنصری
 عنصری کو یا معزی یا سنایی کاین سخن معجز است از هر سه گرد امتحان انگیخته^{۲۵} (۳۹۸)
 ۳-۱-۵. خود را شیر یا برتر از شیر می‌داند.

از آن جایی که بیشتر مفاخره‌های شاهنامه از زبان پهلوانان بیان می‌شود طبیعی به نظر می‌رسد که ایشان خود را به شیر که نماد دلیری است مانند کنند یا از آن برتر بدانند:

همان شیر پرخاش‌جوییم به جنگ بدرم دل پیل و چنگ پلنگ! (ج ۴۳/۱)
 چو بشنید رستم برانگیخت رخس منم گفت شیراوژن تاج‌بخش!
 تنی زورمند و به بازو کمند چه روز فسون ست و هنگام پند!
 چه خاقان چینی کمند مرا چه شیر ژیان دستبند مرا (ج ۶۰۲/۱)
 به مردی بیستم کمر بر بیان همی رفتم از پس چو شیر ژیان^{۲۶} (ج ۱۶۳/۲)

خاقانی نیز به طبع شیرآسای خود می‌نازد:

زاده طبع منند اینها که خصمان منند آری آری گربه هست از عطسه شیر ژیان (۳۲۸)
 خاطر فحل است کو صحرا نورد آید چو شیر شیر بستن گربه آسا برتابد بیش از این (۳۴۰)
 ۳-۱-۶. خود را تاج‌بخش می‌دانند.

در شاهنامه یکی از القاب رستم تاج‌بخش است. زیرا نخستین پادشاه کیانی (کیقباد) را او بر تخت نشانید و در زمان پادشاهی کی‌کاووس بسیار وی را از خطر رهانید و تخت و تاج را به او بازگرداند. در زمان کیخسرو هم یگانه‌تاز نبردهای ایران و توران همو بود:

به در شد به خشم، اندر آمد به رخس منم گفت شیراوژن تاج‌بخش (ج ۲۷۵/۱)
 چو بشنید رستم برانگیخت رخس منم گفت شیراوژن تاج‌بخش (ج ۶۰۲/۱)
 سه دیگر که چون من بیستم کمر تن آسان شد اندر جهان تاجور! (ج ۱۶۲/۲)

خاقانی هم که کاملاً به ظرفیت‌های خود آگاه است و نیک می‌داند که نام ممدوحان او در شعر او زنده جاوید خواهد بود، در شعری که قدری مایه اعتراض هم دارد گوید:

شاه را تاج سنا دادم نخواستم بازخواست شه مرا نانی که داد آر باز می خواهد رواست
 شاه تاج یک دو کشور داشت لیک از لفظ من تاجدار هفت کشور شد به نامی کز ثناست
 شه مرا نان داد و من جان دادمش یعنی سخن نان او تخمی است فانی جان من گنج بقاست (۸۷)

۷-۱-۳. من را خردمندان می فهمند.

هر دو شاعر به این امر معتقد بوده‌اند که چنان خردمندان و هنری شعر سروده‌اند که عیار شعرشان را خردمندان می فهمند. فردوسی گوید:

بـــــر این نامه بر عمرها بگذرد همی خواندش هر که دارد خرد (ج ۱/۷۹۳)

هر آنکس که دارد هُش و رای و دین پس از مرگ بر من کنند آفرین (ج ۲/۱۰۲۴)

خاقانی راست:

عیار شعر من اکنون عیان تواند شد که رای روشن آن مهتر است معیارم (۲۸۷)

حاجت گفتار نیست زآنکه شناسد خرد سندس خضر از پلاس بقبری از کوردین (۳۳۶)

امروز صاحب‌خاطران نام نهند از ساحران هست آبروی شاعران زین شعر غراً ریخته (۳۸۲)

۴. نتیجه:

می توان گفت هیچ متنی نیست که بی تأثیر از متون پیش از خود باشد. یکی از راه‌های پیدا کردن ارتباط بین متن‌ها، بررسی همه جانبه هر متن با متون پیش از آن است. برای درک عمیق خاقانی نیز باید آبخورهای فکری وی جستجو گردد. یکی از این سرچشمه‌ها شاهنامه است. این تأثیرپذیری آن قدر وسیع است که در این مقاله به دو قسمت مدح و مفاخره اکتفا شده است.

در شاهنامه که اغلب داستان شاهان، سپاهیان و پهلوانان است مضمون ستایش، به دلیل وجود سلسله مراتب نظامی، فراوان است بویژه با آن زبان فاخر و تصویرسازی‌های منحصر به فرد فردوسی و تشبیهات و تمثیلات و استعارات. خاقانی از این جنبه‌های شاهنامه با هوشیاری استفاده کرده است و مضامین مورد استفاده فردوسی را در جامه‌ای نو مطابق طبع جوشان خودش و متناسب با فضای شعر اشرافی عرضه کرده است. در مدایح خاقانی شباهت‌های زیادی با مدایح فردوسی به چشم می‌خورد. پررنگ ترین آن مدح تمثیلی حضرت ختمی مرتبت است. مضامین دیگری از قبیل همسان پنداشتن ممدوح با خورشید، اجرام و صورفلکی، دریا، ابر و شیر و ائصاف ممدوح به صفاتی چون عدل، بخشندگی و دینداری نیز تأثیرپذیری خاقانی از فردوسی را نشان می‌دهد. بسیاری از نکات دیگر نیز هست مشابهت در تشبیهات و استعارات و تصاویر دو شاعر در ستایش از آن جمله است.

رجزها و خودستایی‌های پهلوانان در حماسه، از ارکان سرایش چنین منظومه‌هایی است. مفاخره‌های انگشت شمار خود فردوسی نیز در خلال شاهنامه جالب توجه است که الگویی مناسب برای سرودن مفاخره‌های پر آب و تاب به دست خاقانی داده است. خاقانی نیز چون فردوسی خود را برتر از همقطاران و مانند و یا برتر از پدیده‌های سترگ طبیعت می‌داند. خود را با خورشید و ماه و دریا مقایسه می‌کند و در شاعری حریف می‌طلبد، که البته تمام این مضامین، چنان که نمونه‌هایش گذشت، در فردوسی نیز هست.

۵. یادداشت‌ها:

۱. خاقانی این مضمون را در قصیده‌ای با ردیف «سخاش» دو بار استفاده کرده است (۲۳۱ و ۲۳۲).

در جای شاه و بانو را به این مضمون ستوده است (ص ۶۹) و در (ص ۱۴۹) ترکیب ابر ذات را به همین بهانه ساخته

است و اب کف در شعری دیگر (ص ۲۲۵) در قصیده‌ای با ردیف سخاش این مضمون را دو بار استفاده کرده است (ص ۲۳۱)

و (۲۳۲) همچنین در بیتی (ص ۲۶۲) بخشندگی شاه را فزون‌تر از عرق ابر دانسته است.

۱۹. خاقانی با نگاه به این جرم فلکی ترکیباتی هم ساخته است همچون: منوچهر مشتری اخلاق (دیوان ۲۳۵)، مشتری عصمت (دیوان ۳۴۲)، مشتری زهد (دیوان ۳۴۷) ف برجیس حکم (دیوان ۳۸۵)، مشتری هم (دیوان ۳۹۹) و برجیس علم (دیوان ۲۰۳).

۲۰. (و نیز نگ؛ شاهنامه ج ۴۷/۱ب ۴۶۶، ج ۱۳/۱ب ۹۵، ج ۷۷/۱ب ۱۶۲، ج ۳۰/۱ب ۹۲، ج ۳۷۲/۱ب ۲۱۴، ج ۲۲۵/۱ب ۲۴۳، ج ۳۱۲/۱ب ۲۴۷، ج ۶۷/۱ب ۲۵۵، ج ۶۸/۱ب ۲۶۳، ج ۳۶۳/۱ب ۲۷۵، ج ۳۶۵/۱ب ۲۷۵، ج ۳۶۶/۱ب ۲۸۷، ج ۶۶۱/۱ب ۲۵۶، ج ۱۰۹۲/۱ب ۵۷۹، ج ۱۵۸۹/۱ب ۶۰۲، ج ۲۱۷۹/۱ب ۶۲۴، ج ۲۷۲۷/۱ب ۶۲۶، ج ۲۷۷۵/۱ب ۵۹۳ و ج ۱۵۸/۱ب ۵۹۸).

۲۱. (و نیز نگ؛ شاهنامه ج ۴۷/۱ب ۴۶۹، ج ۹/۱ب ۹۵، ج ۴۸۹/۱ب ۵۵۱، ج ۱۵۱۸/۱ب ۵۷۷، ج ۲۰۱۰/۱ب ۵۹۶ و ج ۲۱۷۷/۱ب ۶۰۲).

۲۲. (و نیز نگ؛ خاقانی ۱۷ب ۵۷۱، ۱۶ب ۸۷۵ و ۱۵ب ۹۱۲).

۲۳. (و نیز نگ؛ شاهنامه ج ۳۱۲/۱ب ۲۴۷، ج ۶۲۵/۱ب ۲۸۵، ج ۳۴۱/۱ب ۹۷۰، ج ۶۱۷/۱ب ۱۰۱۵ و ج ۱۷۳/۱ب ۹۶۴).

۲۴. (و نیز نگ؛ شاهنامه ج ۵۷/۱ب ۱۸۵، ج ۵۷۹/۱ب ۱۵۹۱ و ج ۲۱۴/۱ب ۳۷۲).

۲۵. (و نیز نگ؛ شاهنامه ج ۵۹/۱ب ۱۸۵، ج ۴۳۴/۱ب ۲۷۵-۲۷۷، ج ۶۶۲/۱ب ۶۱، ج ۷۰۹/۱ب ۶۳ و ج ۷۲۳/۱ب ۷۲۳).

۲۶. (و نیز نگ؛ شاهنامه ج ۲۳۴/۱ب ۶۰، ج ۴۸۸/۱ب ۲۱۷، ج ۷۷/۱ب ۱۶۲، ج ۳۶۱/۱ب ۲۷۵، ج ۴۸۹/۱ب ۵۵۱ و ج ۱۵۱۸/۱ب ۵۷۷).

۶. منابع:

کتاب:

۱. احمدی، بابک (۱۳۸۳) ساختار و هرمنوتیک، تهران: گام نو. سوم.
۲. اردلان جوان، علی (۱۳۶۷) تجلی شاعرانه اساطیر و روایات تاریخی و مذهبی در اشعار خاقانی. مشهد: آستان قدس رضوی.
۳. براون، ادوارد (۱۳۵۱) تاریخ ادبیات ایران، ترجمه غلامحسین صدری افشار، تهران: مروارید.
۴. بیرونی، ابوریحان (۱۳۶۷) التفهیم لاوائل صناعه التنجیم، تصحیح علامه جلال الدین همایی، تهران: هما. چهارم.
۵. خاقانی شروانی، افضل الدین بدیل (۱۳۹۳) دیوان اشعار، تصحیح ضیاء الدین سجادی. تهران: زوار. یازدهم.
۶. داد، سیما (۱۳۷۵) فرهنگ اصطلاحات ادبی. تهران: مروارید. دوم.
۷. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۳)، لغت نامه هخدا، تهران: دانشگاه تهران
۸. دشتی، علی (۲۵۳۵) خاقانی شاعری دیر آشنا. تهران: امیر کبیر. دوم.
۹. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۹) دیدار با کعبه جان. تهران: سخن. چهارم.
۱۰. شمیسا، سیروس (۱۳۹۲) بیان. چاپ دوم از ویراست چهارم. تهران: میترا.
۱۱. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۳) شاهنامه، تصحیح جلال خالقی مطلق. تهران: سخن. ۲. ج.
۱۲. کزازی، میر جلال الدین (۱۳۹۲) نامه باستان، تهران: سمت. ۹. ج. هشتم.
۱۳. _____ (۱۳۹۳) رخسار صبح، تهران: کتاب ماد. هشتم.

مقالات:

۱۴. آیدنلو، سجاد (۱۳۸۳) «نکته‌هایی درباره تلمیحات شاهنامه‌ای خاقانی»، پژوهش‌های ادبی، ش ۴. صص ۷-۳۶.

۱۵. بهنام فر، محمد و عاطفه اقتصادی (۱۳۸۹) «تحلیل روانشناختی خودستایی های خاقانی»، نخستین همایش ملی ادبیات فارسی و پژوهش‌های میان رشته‌ای. صص ۸۵۱ - ۸۷۳.

۱۶. شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۲)، «خاقانی و محیط ادبی تبریز بر اساس سفینه تبریز» نامه بهارستان، ش ۷، صص ۱۵۹-۱۶۴

۱۷. نامور مطلق، بهمن (۱۳۹۰) درآمدی بر بینامتنیت، گردآوری بهمن نامور مطلق، تهران: سخن.

۱۸. نوریان، مهدی (۱۳۸۰) «خاقانی شروانی بر خوان رنگین فردوسی»، نشر دانش، ش ۳. صص ۲۰-۲۴.